ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

مصنفہ مولانا و مرشدنا شاہ عبد العزیز صاحب قدس اللہ سرہ العزیز

دحانہ

بحسن انتظام عالیجناب منشی نتھو لال صاحب نائب مہتمم

بزم قند مجی گنج لکھنؤ طبع شد

غزل مصنفہ جناب ثاقب لکھنوی مہتمم بہار اودھ مدظلہ

جسکی الفت کا ہون پروانہ وہ دلبر اور ہے
جسپہ پروانہ ہو جان دے وہ شمع انور اور ہے

جب سے دیکھا دل کے آئینہ مین جلوہ یار کا
دیکھ لو واعظ کہ میرا حال ابتر اور ہے

وہ نہ کعبہ مین نہ مسجد مین نہ بتخانہ مین ہے
اُسکے ملنے کا ٹھکانا بندہ پرور اور ہے

جو کیا پاتے ہو اب جیسا کروگے پاؤگے
لوح قسمت اور اعمالون کا دفتر اور ہے

یہ ہے نور باجمال اور وہ ہے نور با جلال
ماہ انور اور ہے مہر منور اور ہے

وہ تو جلوہ اپنا دکھلاتا ہے سب مین یکہی
مین کہون کیونکر وہ گل اور دلبر اور ہے

ہے وہی عابد وہی معبود اور زاہد وہی
یہ غلط کہتے ہین سب ہم اور داور اور ہے

کچھ نہین حاصل طواف کعبہ و بتخانہ سے
وان نہین اللہ ہے اللہ کا گھر اور ہے

عارضی ہے باغ عالم اسپہ اے ثاقب نہ بھول
تجکو رہنا ہے سدا جس گھر مین وہ گھر اور ہے

زمزمۂ عندلیب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

شوق مولا زندگانی جان ماست　　ذکر او سرمایهٔ ایمان ماست

آن هجوم خوش که از بهر خدا ست　　آن هجوم خوش که آن دفع بلاست

آن هجوم خوش که بهر بندگیست　　آن هجوم خوش که بهر رندگیست

آن هجوم بد که شیطانی بود　　عاقبت از وی پشیمانی بود

این جهان و آن جهان افسانه است　　این و آن از خوشه‌اش یکدانه است

این جهان و آن جهان قربان حق　　اولیا و انبیا حیران حق

این دو عالم ذره از نور اوست　　مهر و مه مشعل کش فر و در اوست

حاصل دنیا همین درد سر است　　هر که غافل شد ز حق گاو خر است

هر دلے گر بگذرد در یاد او　　با خدا قائم بود بنیاد او

هر که در یادِ خدا قائم بود / تا ابد قائم بود و قائم بود

مرد عارف فارغ از چون و چرا است / حاصلِ عمرش همین یادِ خدا است

کفر باشد از خدا غافل شدن / در لباسِ دنیوی مایل شدن

چیست دنیا و لباسِ دنیوی / از خدا غافل شدن ای مولوی

پس بزرگیها است اندر یادِ او / یادِ او کن یادِ او کن یادِ او

گر بزرگی بایدت کن بندگی / ورنه آخر میکشی شرمندگی

حق پرستان حق پرستی چون کنند / سربلندان میلِ پستی چون کنند

تا دلت از نورِ حق روشن شده / یک گلِ بوده کنون گلشن شده

پس درونِ گلشنت خود سیر کن / همچو مرغِ قدس در وی سیر کن

صد هزاران خلد اندر گوشه اش / هر دو عالم دانه از خوشه اش

هر کسی کو مایلِ یادِ خدا است / خاکِ راهش توتیای چشمِ ما است

حلِ هر مشکل همین یادِ خدا است / هر که یادِ حق کند او خود خدا است

در حقیقت غیرِ حق مطلوب نیست / نیست ایمان کو سراپا نور نیست

قطرهٔ نورے سراپا نور باش / بگذر از غم دائما مسرور باش

غم چه باشد غفلت از یادِ خدا است / چیست شادی یادِ آن بی انتها است

معنی بے انتہا دانی کہ چیست | اینکہ او باید بقیدِ مرگ زیست

منزلِ او بر زبانِ اولیاست | روز و شب اندر دلش یادِ خداست

اینچنان و آنچنان فانی بود | غیر یادش جملہ نادانی بود

یاد کن ہان تا توانی یاد کن | خانہ را از یادِ حق آباد کن

این دلِ تو خانۂ حق بودہ است | من چہ گویم حق چنین فرمودہ است

شاہ با تو ہمنشین و ہمزبان | تو بسوے ہر کس و ناکس دوان

واے بر حالِ بد احوالِ تو | واے بر این غفلت و اقبالِ تو

ہر کسے کو طالبِ دیدار شد | پیش چشمش جملہ کشفِ یار شد

در میان نقش نقاش است بس | این سخن را در نیابد بوالہوس

گر تو مے خوانی ز یادِ حق سبق | یادِ حق کن یادِ حق کن یادِ حق

اے ترا در یادِ حق دانی کہ چیست | اندرونِ جملہ دلہا جاے کیست

چون درونِ جملہ دلہا جاے اوست | خانۂ دل منزل و ماواے اوست

چون بدانستی کہ در دلہا خداست | پس ترا تعظیمِ ہر دلہا رواست

یادِ حق انیست دیگر یاد نیست | ہر کرا این غم نباشد شاد نیست

کیست کو با مشت خاک پیش ... | این ہمہ اندر اختیار خویش ...

زندگیِ عارفان یادِ خداست — از خدا دور است هر کس خودنماست

پیشِ شان جز یادِ حق منظور نیست — غیرِ حرفِ بندگی دستور نیست

همچو از حرفِ شان قند و نبات — یاد از هر موئے شان آبِ حیات

فارغ اند از کینه و بغض و حسد — بوئے آید زِ شان اخلاص بید

جمله اشراف اند در ذات و صفات — طالبِ ذات اند خود هم عینِ ذات

صحبتِ شان خاک را اکسیر کرد — لطفِ شان بر هر دل تاثیر کرد

هر که با ایشان نشیند یکدمے — روزِ فردا از کجا دارد غمے

آنچه در صد سال عمرِ خود نیافت — صحبتِ شان همچو خورشیدش بتافت

تا که از ایشانِ شان شرمنده ایم — بندهٔ احسانِ شان پاینده ایم

دان یقین تا چند این دنیا بود — آخرش کارِ تو با مولےٰ بود

دارو ے هر درد در یادِ خداست — زانکه در هر حال یادِ حق رواست

مرشدِ کامل همه را آرزوست — غیرِ مرشد کس نیابد ره به دوست

رهروان را راه بسیار آمده — کاروان را راه در کار آمده

وسیدهم در ذکرِ مولےٰ حاضر اند — خویش منظورِ خدا را حاضر اند

مرشدِ کامل نهان باشد عیان — کز کلامش بوئے حق آمد عیان

رکه آمد پیش ازان یکذره واه — زود گردو همچو مهر نوربار

اده سنگت نام شان در هند و یست — ذرهٔ از تعریف شان ای مولوی است

صحبت شان ذره را چون ماه کرد — هر گدا را صحبت شان شاه کرد

صحبت شان حاصل این زندگیست — زندگی این زندگی این زندگیست

که شان را دیده حق را دیده است — خوش گل از باغ محبت چیده است

شان در یاد حق دارند دست — حق شناس و حق پسند و حق پرست

سوئے دولت باشد عظیم — کے بدست آید ز گنج درّ و سیم

که حق را خواست حق او را بخواست — شوق سوئے بهترین کیمیاست

مقصود این یاد خدا است — لیک او اندر زبان اولیاست

سائی به که بهر دل بود — در حقیقت عارف کامل بود

آن باشد که او در یاد رفت — عمر نه بود آنچه او بر باد رفت

ملی ست گی کن بندگی — خوش علاج نیست بهر زندگی

ن جهان و آن جهان از حق پرست — شغل مرد حق لعب الم کمتر است

تی بناشد یا بدار — یک نفس خود را بشوے حق بیار

ل باشی از فکر بلند — تو کجا و آن کجا اے هوشمند

یادِ او بنیادِ عمرِ جاودان / یادِ او سرمایهٔ صاحبدلان

یادِ او دردِ تو عالم را شفاست / یادِ او هر گم شده را رهنماست

یادِ او این جمله را لازم بود / هر که غافل شد ازو نادم بود

یا الٰهی بنده را توفیق ده / تا بیادت بگذرد این عمر

عمر آن باشد که در یادِ خدا / بگذرد دیگر نباشد عمر

شادی دائم بود در یادِ خدا / ای زهی دولت که باشد رهنما

رسم مردانِ خدا دانی که چیست / فارغ اند از قیدهای مرگ و زیست

یک نفس بی یادِ او نگذاشتند / خویش علم بر نه طبق افراشتند

نامِ حق مردانِ حق را زیور است / چشم شان خوش حقهٔ پر گوهر است

حرفِ شان تعلیمِ عمرِ جاودان / یادِ حق دارند دائم بر زبان

هر چه میگویند ارشاد است بس / بر نمی آرند غیرِ حق نفس

هر که با مردانِ حق شد آشنا / سایهٔ او بهتر از بالِ هما

واصلانِ حق ترا واصل کنند / دولتِ جاوید را حاصل کنند

دولتِ جاوید پیشِ عارف است / این سخن مشهور پیشِ من عارف است

عارفان و کاملان و واصلان / نامِ او دارند دائم بر زبان

چو قطره گو بدریا او فتاد | عین دریا گشت و فصلش [illegible]

قطره چون باشد بدریا آشنا | بعد ازان تفریق کے باید شنا

...ن ترا باید که اے یار عزیز | حق کدام و تو کدامی کن تمیز

...تو و اصل گشته در ذات او | غیر حرف بندگی دیگر مگو

...ن همه از دولت این بندگیست | زندگی بے بندگی شرمندگیست

...ق تعالے بندگی فرموده است | هر کسے کو بنده شد آسوده است

...ن انا الحق از زبان اظهار کرد | شیخ ابن منصور را بر دار کرد

...تا حق معنی هوشیاری است | عارفان را خواب هم بیداری است

...تو سراپا همه حق گشته | واصل بیچون مطلق گشته

...راه بندگی در پیش گیر | بنده او باش راه خویش گیر

...همه حالت خدا حاضر ببین | حاضر و منظور هم ناظر ببین

...بیابی لذت از یاد او | زنده باشی دائما ای نیک خو

...وجود خاک را قائم بدان | قائم آمد شوق او در جسم و جان

...وق موے زندگی جان بود | یاد او سرمایهٔ ایمان بود

...وق او در سر فلے گر جا کند | در وجود خاک [illegible] کند

شوق مولا مر ترا چون دست داد — دولتِ جاوید در دستت فتاد

دولتِ دنیا بود ناپایدار — در طریقِ عارفان حق گذار

یادِ او قایم کند دایم ترا — ذکر او قایم کند قایم ترا

مسندِ شوقِ الهی بی زوال — ورنه بینی هر کمالی را زوال

هر کسی کو یافت او جاوید شد — در حقیقت صاحبِ امید شد

آبِ حیوان می چکد از موی او — زنده میگردد جهان از بوی او

ای زهی انسان که حق را یافته — او ز یادِ عمرِ حق برتافته

ظاهر اندر مایلِ فرزند و زن — در حقیقت با خدای خویشتن

ظاهر اندر مایلِ سیم و زر است — باطن اندر حاجتِ بحر و بر است

ظاهر اندر مایلِ اسپ و دشت — باطنِ فارغ ز قیدِ شورشت

شوق از یادِ حقش ممتاز کرد — سرفراز و صاحبِ اسرار کرد

بسکه در دل شوقِ یادِ حق گرفت — مشتِ خاک از یادِ او رونق گرفت

ای زهی قادر که از یک قطره آب — خاک را روشن کند چون آفتاب

ای زهی خاک آنکه نور افروز شد — زین سعادت با نصیب اندوز شد

حاصلِ این زندگی یادِ خداست — ای زهی چشم که بر حق مبتلاست

ای زهی دل کاندرو شوقش بود … در حقیقت صاحب ذوقش بود

ای زهی سر کو بپایش در سجود … همچو گو چوگان شوقش در ربود

ای زهی دست که صفتش او نوشت … ای زهی پاے که در کویش گذشت

آن زبان به که ذکر او کند … خاطر آن به که فکر او کند

گر تو خواهی صاحب عرفان شوی … جان بجانان ده که تا جانان شوی

گرچه در دلها نباشد جز خدا … عاقلان را منزل باشد علا

غیر عارف واقف اینحال نیست … عارفان را غیر ذکرش قال نیست

بادشاهان سلطنت بگذاشتند … چون گدایان کو بکو شتافتند

از براے آنکه یاد او کنند … از مکافات دو عالم وارهند

راستی اینست راه حق بگیر … تا تو هم گردی چو خورشید منیر

حق درون هر که دلداری کند … مرشد کامل نموداری کند

مرشد کامل کسی را دست داد … تاج عرفان را بفرق او نهاد

محرم حق مرشد کامل کند … دولت جاوید را حاصل کند

او درون دل تو بیرون میروی … او بخانه تو بهیچون میروی

اندرون خانه ات نور اله … تافت چون بر آسمان چهره ماه

اندرونِ چشمِ تو بینا شده — بر زبانت حکمِ حق گویا شده

ای وجودت روشن از نورِ حق است — روشن از نورِ خدائے مطلق است

بیرون از چشمِ تو نبود هیچ چیز — یکدلی هم خویشتن را کن تمیز

تا بیابی این سعادت را مدام — گر بدانی من کدام و حق کدام

ای زهے مرشد که با حق آشنا — کرد فارغ کرد از رنج و بلا

هر که خوش باشد ز گفت و گوی او — حق همیشه باشد او را روبرو

حق همیشه باشد او را در حضور — ذکرِ او دائم ترا باشد حضو

گر حضوریِ خدا باید بتو — در حضورِ مرشدِ کامل ب

مرشدِ کامل بغیر از حق بگفت — این دُرِ معنی بغیر از این نسف

این همه موقوف بر صحبت بود — صحبتِ عارف عجب صحبت ا

اے عزیزِ من شنو از من سخن — تا بیابی راه اندر جان و

طالبِ مردانِ حق را دوست دا — غیر ذکرش بر زبان حرفے م

گر تو خوانی نسخهٔ ارشادِ عشق — میشوی سر دفترِ دیوانِ عش

شوقِ مولاے ترا مولا کند — در دو عالم بهتر و اولے

یا الٰهی این دلم را شوق ده — شربتے از شوقِ خاص و ذوق ده

تا بیادت بگذرد روز و شبم | ده رہائی بندہ را از قید غم

دولتم آن دہ کہ باشد پایدار | صحبتم آن بہ کہ باشد غمگسار

ہستی آن دہ کہ باشد حق گذار | ہمتے آن دہ کہ سازد جان نثار

این دل شوریدہ ما را شوق دہ | در گلویم بندگی طوق دہ

بہر ما آرزوے وصل بخش | این خزان چشم ما را فضل بخش

پس ہر مو زبان کن کرم | تا بگوید وصف حق را دمبدم

یستن در بندگی اولے بود | گرچہ سر تا پا ہمہ سولے بود

گر دہد توفیق فضل ذو الجلال | بندہ را از بندگی بخشد کمال

این وجود خاک پا از بندگیست | گفتگوے دیگر شرمندگیست

بندگی کن آنکہ او باشد قبول | بگذر از خود بینی و فرط جہول

عارف اللہ در دنیا بود | در حقیقت طالب مولا بود

ہر دمے کو با خدا واصل بود | حاصل این عمر را حاصل بود

یا الٰہی یاد دہ ہر بندہ را | سرخرو کن ہر دل شرمندہ را

دیدہ از دیدار خود پر نور کن | غیر حق از خاطر دل دور کن

ہر چہ اندیشی پذیرائی فناست | آنچہ در اندیشہ نایید آن خداست

بر در این خانه گستاخی ز چیست   گر همی دانی که اندر خانه کیست

ابلهان تعظیم مسجد مے کنند   در جفاے اہل دل جد مے کنند

آن مجاز است این حقیقت اے خران   نیست مسجد جز درون سروران

سجدہ گاہی اندرون اولیاست   سجدہ گاہی جملہ است آنجا خداست

تمام شد

قطعہ تاریخ از نتائج افکار عالیجناب منشی کھنولال صاحب تائب لکھنوی سرفرازی یافتۂ سلطان دکن و ام ملکہ [illegible] بہار اودہ لکھنو مدظلہ

عجب نظم مقدس گشتہ مطبوع   کہ وا شد چشم حق بین بے تکلف

بقلب صاف تائب سال طبعش   بگو دُر دانہ تسبیح تصوف

۱۳۲۱ھ

قطعہ تاریخ طبعزاد جناب بابو جیوتی پرشاد صاحب کاتب لائبریری انچارج اودہ روہیلکھنڈ ریلوے چارباغ لکھنو شاگرد جناب تائب لکھنوی مدظلہ

در زبان کردم چو این نظم پاک   پاک بری شد ز غم روزگار

سال ہمی خامۂ کاتب نوشت   آئینہ معرفت کردگار

۱۳۱۲

اعلان

الحمدللہ والمنت کہ یہ رسالہ متبرک الموسوم بہ (درِ دانہ) تصنیف
منیف شاہ مولانا رُوم عارف کامل بماہ مبارک جنوری سنہ ۱۹۰۶ء
بحُسن انتظام مالاکلام عالی جناب منشی منھولال صاحب نائب
مینجر کارخانہ بزم تہذیب لکھنؤ میں بحلیۂ طبع سے آراستہ و
پیراستہ ہو کر بصارت بخش چشم مشتاقان ہوا۔ لہذا جن صاحب
کو اس گوہر نایاب رسالہ برکت انتساب کی جس قدر ضرورت ہو
بیوہر کارخانہ سے طلب فرمائیے فوراً تعمیل خدمت کی جائیگی۔

بہار اودھ

یہ مذہبی پرچہ معہ صفحات مہابھارت ہر ہندی مہینے میں نکلتا
ہے۔ ہندوستان میں یہ ماہوار رسالہ جس میں دہرم کرم اور راد ہُبت
لیلائیں اور سری کرشن مہاراج کے گُن انوادمیں دلکش غزلیں ہوتی
ہیں فی الواقعی اپنا آپ نظیر ہو رہا ہے۔ اسکی قیمت سالانہ پیشگی ۱ عہ
مابعد ۲ عہ۔

المشتہر
مینجر بہار اودھ لکھنؤ پھاٹک عیش باغ

کارخانہ بزم تہذیب لکھنو بیچھے اگنج کے مادوت

ہمارے کارخانہ میں ہر قسم کی کتابیں اردو بھاکھا نظم و نثر و مثنویات و دواوین اساتذہ ناگی وغیرہ موجود ہیں اور علاوہ اسکے ہر قسم کی تحفہ جات لکھنو فرمائش آنے پر روانہ کیے جاتے ہیں لہذا جن صاحبان کو جس چیز کی ضرورت ہو بذریعہ فرمائش طلب فرمائیں فہرست کارخانہ ہذا ۔ ر کے ٹکٹ آنے پر روانہ کیجاتی ہے

مختصر فہرست کتب

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
گورکھ دھندا با تصویر	عہ/	انشاے نظم	۳/	پونچھ پہونکا جھگڑا	۲/	تحفہ حصہ اول	عہ/
سدامان چرتر	۴/	انشاے در پند	۳/	جیال منظوم	-/	" حصہ دوم	[illegible]
جیون چرتر بابا سکھ انند	۴/	کرامات زراعتیہ	۳/	بسنت کی بہار	-/	بینظیر حصہ اول	عہ/
نرسی چرتر	۴/	میزان سخن	۵/	دیوالی نامہ	-/	" " دوم	[illegible]
جیون مکت با تصویر	۲/	دردانہ مولانا روم	۱/	بڈھے کی شادی	۱۰/	وصالی ہرد پٹھ	۶/
کنٹھا جیکا پلہ مصنفہ آشر	۲/	خمکدہ مصنفہ جوہری	۲/	بلبل کا جنازہ	-/	رازِ سربستہ	۱۲/
بدھ پرکاش حصہ اول	۱/	عیشی نامہ ناٹک	۱/	گوڑیونکا گھروندہ	۱۰/	فلورا فلورنڈا	[illegible]
پوتھی چیت گپت جی	۲/	حسینونکا کھلونہ کامل	۸/	جشن ہمایون	۱/	نشیب و فراز	۸/
بیرون چالیسا	[illegible]	زمزمۂ عندلیب	۲/	جشن دہلی	۱/	کمند گیسو	۴/
آنند بلاس	۳/	چندراولی ناٹک	۳/	مجموعۂ گلگونہ [illegible]	۲/	چھبیلا	۴/
آنند باغ	۸/	انوار خانۂ مہتاب	۴/	انشاے مشتری	۴/	بیسوۂ تلخ	۸/
مثنوی آئینہ الفت	۲/	ابرنامہ	۴/	خزینۂ خیال	۶/	رزم و بزم کامل	۶/

اطلاع ۔ ہمارے یہاں علاوہ اسکے ہر قسم کی چھپائی کا کام نہایت خوبی و مستعدی سے انجام دیا جاتا ہے جن صاحب کو جس قسم کا کام چھپوانا مد نظر ہو بذریعہ فرمائش اطلاع بخشیں انکی خواہش کے موافق عملدرآمد کیا جائیگا

المشتہر ۔ منّولال نائب ۔ منیجر کارخانہ بزم تہذیب لکھنو بیچھے اگنج

Date	No.	Date	No.